

خلافت امویان و عباسیان

پس از شهادت حضرت علی(ع) در رمضان سال ۴۰ هجری و خلافت کوتاه مدت حضرت امام حسن (ع) و صلح او با معاویه، خلافت بر معاویه بن ابی سفیان که از خاندن بنی امیه بود مسلم گردید. معاویه از سالهای پیش، یعنی تقریباً از همان اوایل فتح شام و فلسطین از سوی عمر و بعد از سوی عثمان، والی دمشق بود. وی، پایه های حکومت خود را در شام استوار ساخته بود. به همین سبب، توانست پس از قتل عثمان با حضرت علی (ع) مخالفت کند و در برابر او بایستد. سرانجام، پس از جنگ صفین و ضعف قوای کوفه، حکومت خود را بر مصر نیز مسجل سازد. پس از آنکه معاویه به خلافت رسید، تحکیم اساس حکومت بنی امیه را آغاز کرد و برای پسرش یزید، از بزرگان و اشراف به استثنای چندتن از جمله، حسین بن علی (ع) و عبدالله بن زبیر بیعت گرفت. او در سیاست خارجی هم موفق بود و بر متصرفات مسلمانان در ولایتهای تابع دولت بیزانس افزود. همچنین، نیروی دریای مهمی نیز در مدیترانه به وجود آورد. معاویه با جلب افرادی مانند زیادبن ابیه و مغیره بن شعبه و عمرو عاص قدرت بنی امیه را در سرتاسر عالم اسلامی بسط داد. اگر چه این بسط و استحکام به قیمت زیرپا نهادن بسیاری از اصول اسلامی، از جمله ارثی ساختن خلافت و تبدیل دستگاه خلافت به سلطنت و پادشاهی و تعیین مبلغان برای تحقیر و توهین خاندان حضرت رسول اکرم (ص) و غیر آن تمام شد. معاویه در سال ۶۰ هجری از دنیا رفت و خلافت پسرش یزید با کارهای خلافی، از قبیل قتل حسین بن علی (ع) و محاصره مکه آغاز شد ولی مدت زیادی به طول نینجامید و سرانجام یزید در سال ۶۴ هجری در گذشت. پس از وی در نتیجه حوادثی خلافت بنی امیه به شاخه " مروانیان " انتقال یافت عبدالملک بن مروان پس از کشتن عبدالله بن زبیر، خلیفه مسلم و بلامنازع گردید. همچنین، با

مسلط ساختن مرد سفاک آهنینی مانند حجاج بن یوسف ثقفی، حکومت بنی امیه را استحکامی تازه بخشید. حکومت اسلامی در زمان خلافت عبدالملک و ولید بن عبدالملک، به منتهای وسعت خود رسید. "قتیبه بن مسلم باهلی" سردار حجاج، بلاد شمالی خراسان و خوارزم و ماوراءالنهر و سغد را که مرکز آن سمرقند بود فتح کرد و تا نزدیکیهای کاشغر پیش رفت. همچنین، در زمان حجاج ایالت سند هم فتح شد. در جانب مغرب، مسلمانان تا سواحل اقیانوس اطلس پیش رفتند و اندلس (جنوب اسپانیا) را متصرف شدند. طی خلافت نود ساله بنی امیه، اوضاع اجتماعی ایران دگرگون شد و اکثریت عظیم ایرانیان، دین اسلام را پذیرفتند. اما، ایرانیان تحقیر و توهین سرداران عرب را که از خود حکام بنی امیه الهام می گرفتند تحمل نکردند. مردم خراسان با استفاده از خصومت میان قبایل عرب حاکم بر خراسان و ماوراءالنهر، جانب داعیان و مبلغان بنی عباس را گرفتند. بنی عباس به سبب خویشاوندی نزدیکتر با حضرت رسول اکرم (ص) خود را برای خلافت و حکومت شایسته تر می دیدند. در این راستا، ابومسلم سردار ایرانی توانست با حمایت ایرانیان و قبایل عرب مخالف، حکومت بنی امیه را سرنگون سازد و عباسیان را به قدرت برساند. بنی امیه در زمان حکومت عبدالملک و ولید و هشام، تنها در اثر توفیق در فتوحات شرق و غرب و سیاست داخلی مبنی بر فشار بسیار زیاد بر طبقات مردم، توانستند به حکومت خود ادامه دهند. فشار حکام و والیان تعیین شده از سوی آنان، مردم عراق و ایران را ناراضی ساخت. همچنین، بی اعتنائی بعضی از آنان به اصول دین اسلام موجبات ناخشنودی اهل دین و تقوا را فراهم آورد. سیاست مالی و اداری آنان نیز در سرزمینهای مفتوح و مغلوب موفق نبود. مهمتر آنکه طرفداری آنان از عصبیت عربی و تحقیر ملل مغلوب که همه را موالی (یعنی بندگان) خود می دانستند، به تدریج مایه های عصیان و قیام را به خصوص در ایران و خراسان فراهم ساخت. سال ۱۳۲ هجری، پایان حکومت نود ساله بنی امیه و آغاز حکومت بنی عباس است. از این سال،

خلافت و قدرت شرعی و صوری ایشان در حدود پانصد سال ادامه یافت. لازم به ذکر است که قدرت واقعی ایشان، گاهی به حدود عراق و بین النهرین محدود می شد و حتی، گاهی در خود بغداد نیز از قدرت و اعتبار محروم بودند.

اگر چه منصور - خلیفه دوم عباسی - با قتل " ابو مسلم خراسانی " ناسپاسی خود را به این سردار بزرگ ظاهر ساخت، ولی برای استوار ساختن قدرت خود از این کار ناگزیر بود. با قتل ابومسلم، نه تنها نفوذ ایرانیان که آغاز شده بود از میان نرفت، بلکه با ورود دبیران و وزیران ایرانی در دستگاه خلافت عباسی، نفوذ فرهنگی و سیاسی ایرانیان گسترش بیشتری نیز یافت. قتل برمکیان هم که از خاندان اصیل ایرانی بودند، نتوانست جلو آن نفوذ را بگیرد در قرن سوم هجری، عنصر مهم دیگری وارد حکومت اسلامی شد. آن عنصر مهم، ترکان بودند که به صورت غلامان جنگی در دستگاه حکومتی وارد شدند و به تدریج، قدرت نظامی را از قوم غالب عرب گرفتند. این نفوذ تا بدان جا ادامه یافت که عزل و نصب خلفا هم به دست آنان انجام می گرفت و هیچ خلیفه ای بی رضایت ایشان، نمی توانست کاری بکند.

این قدرت غلامان ترک در قرن چهارم متوقف شد و قدرت سیاسی و نظامی به دست "دیلیمان" که ایرانی بودند افتاد. با آمدن سلجوقیان، قدرت نظامی و سیاسی ترکان در عالم اسلامی، به طور قطع مسلم و مسجل گردید. در این زمان، ایرانیان به اداره امور مالی و دیوانی دستگاههای حکومتی پرداختند. اما، فرهنگ نوپا و نوبنیاد اسلامی به صورت عمده در دست ایرانیان بود. اگر چه ماده اصلی آن، قرآن و حدیث و زبان عربی و ماده مهم فکری آن یونانی بود. اما پرچمداران این فرهنگ در همه شاخه ها ایرانیان بودند. ایرانیان با اتکاء به فرهنگ قدیم و با اتکاء به گذشته نیرومند سیاسی، ملیت خود را در داخل حکومت اسلامی حفظ کردند. ایشان بر خلاف ملل مغلوب

دیگر ، نه تنها در ملیت عرب مستهلک نشدند، بلکه ادبیات ملی بسیار غنی خود . را نیز به وجود آوردند.

ویژگی های فتنه بنی امیه از نظر امام علی علیه السلام

در نهج البلاغه امام علی علیه السلام خطبه ای دارد که اول آن راجع به خوارج است که در اواخر عمرشان انشاء کرده اند. می فرمایند: «فانا فقات عین الفتنه»؛ من بودم که چشم فتنه را در آوردم (مقصود داستان خوارج است)، یک مرتبه در وسط کلام گریز می زنند به بنی امیه: «الا و ان اخوف الفتن عندی علیکم، فتنه بنی امیه فانها فتنه عمیاء مظلومه»؛ ولی فتنه و

داستان خوارج آنقدر خطر بزرگی نیست، یعنی بزرگ است اما از آن بزرگتر و خطرناکتر، فتنه بنی امیه است. (نهج البلاغه، خطبه ۹۳)

درباره فتنه بنی امیه ایشان کلمات زیادی دارند. یکی از خصوصیات که علی علیه السلام برای بنی امیه ذکر می کند این است که می گوید مساوات اسلامی به دست اینها بکلی پایمال خواهد شد و آنچه که اسلام آورده بود که مردم همه برابر یکدیگر هستند دیگر در دوره بنی امیه وجود نخواهد داشت .

مردم تقسیم خواهند شد به آقا و بنده و شما (مردم)، بنده آنها در عمل خواهید بود. در جمله ای چنین می فرماید: «حتی لا یكون انتصار احدکم منهم الا کانتصار العبد من ربه»؛ که خلاصه اش این است که برخورد شما با اینها شبیه برخورد یک بنده با آقا خواهد بود، آنها همه آقا خواهند بود و شما حکم برده و بنده را خواهید داشت، که در این زمینه مطلب خیلی زیاد است .

(نهج البلاغه خطبه ۹۳)

دوم چیزی که باز در کلمات امیرالمؤمنین، در پیش بینی های ایشان آمده است که بعد رخ داد، سر به نیست شدن، به اصطلاح روشنفکران بعد از ایشان است. تعبیر حضرت چنین است: «عمت خطتها و خصت بلیتها»؛ این بلیه ای است که همه جا را می گیرد ولی گرفتاریهایش اختصاص به یک طبقه معین پیدا می کند. (همان مأخذ) تعبیر حضرت تعبیر بسیار عالی و خوبی است. این طور می فرمایند: «و اصاب البلاء من ابصر فیها، و اخطا البلاء من عمی عنها»؛ هر کس که بصیرتی داشته باشد و به قول امروز روشنفکر باشد، هر کس که فهم و درکی داشته باشد، این بلا و فتنه، او را می گیرد. زیرا نمی خواهند آدم چیز فهمی وجود داشته باشد. (همان مأخذ) و تاریخ نشان می دهد که بنی امیه افراد به اصطلاح روشنفکر و دراک آن زمان را درست مثل مرغی که دانه ها را جمع بکند، یکی یکی جمع می کردند و سر به نیست می نمودند. و چه قتلهای فجیعی در این زمینه انجام دادند. مسئله سوم، هتک حرمت های الهی است. دیگر حرامی باقی نمی ماند مگر اینکه اینها مرتکب خواهند شد و عقد و بسته ای از اسلام باقی نمی ماند جز اینکه باز می کنند؛ «لا یدعو الله محرما الا استحلوه و لا عقدا الا حلوه» (نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه ۹۸).

چهارم اینکه مسئله به این جا پایان نمی گیرد، بلکه عملا با اسلام مخالفت می کنند و برای اینکه مردم را واژگونه کنند، اسلام را واژگونه می کنند. «و لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا»؛ اسلام را می پوشانند به تن مردم امام آنچنان که پوستینی را وارونه بپوشانند. (نهج البلاغه خطبه ۱۰۸) شما می دانید که خاصیت پوستین یعنی گرم کردن و نیز زیبایی نقش و نگارهای آن وقتی بروز می کند که آن را درست بپوشند. اگر پوستین را وارونه بپوشند، یک ذره گرما ندارد و بعلاوه یک

امر وحشتناکی می شود که مورد تمسخر افراد قرار می گیرد .

علی علیه السلام که شهید شد برخلاف پیش بینی های معاویه که علی با کشته شدنش تمام می

شود، به صورت یک سمبل در جامعه زنده شد، اگر چه به عنوان یک فرد کشته شد. یعنی فکر

علی بعد از مردنش بیشتر گسترش یافت و بعد شیعه ها در مقابل حزب اموی دور همدیگر جمع

شدند، همفکریها پیدا شد و در واقع آن وقت بود که شیعه علی به صورت یک جمعیت متشکل در

آمد .

معاویه در دوره خودش مبارزات زیادی با فکر علی علیه السلام کرد، سب و لعنها بالای منبر برای

علی می شد .

بخشنامه کرده بودند که در سراسر کشور اسلامی در نماز جمعه ها علی علیه السلام را لعن بکنند.

و این علامت این است که علی علیه السلام به صورت یک نیرو و یک سمبل و یک فکر و عقیده و

ایمان در روح مردم زنده بود و وجود داشت. این مرد برای مبارزه با فکر و روح علی کارها انجام

داد، یکی را مسموم کرد، سر دیگری را روی نیزه کرد، اینها به جای خودش، ولی معاویه یک

ظاهری را برای فریب مردم حفظ می کرد. تا دوره یزید می رسد که دیگر تشت رسوایی، از بام می

افتد .

و انصاف این است که یزید از نظر سیاست اموی هم یک غلط بود، یعنی کسی بود که نتوانست

سیاست اموی را اعمال بکند، بلکه کاری کرد که پرده امویها را درید. در این شرایط است که

اباعبدالله نهضت خودشان را آغاز می کنند.